



اتیه‌نو

A T I V E N O

صاحب امتیاز:

موسسه فرهنگی هنری آهنگ آتیه
(تحت پوشش سازمان تامین اجتماعی)
رئیس شورای سیاست‌گذاری:ابراهیم رستمیان مقدم
سر دبیر: اکبر هاشمی
معاون سر دبیر: رضا جمیلی
دبیر تحریریه: میترا فردوسی
مدیر هنری: سیدعلی‌رضا میرزاصطفی
امور فنی و صفحه‌آرایی: سیدسبحان علی ثابت
ویرایش عکس: شبنم رضوانی
ویرایش متن: مرضیه عظمی
تحریریه: نسرين ظهیری، فاطمه علی اصغر
آزاده افتخاری، امین جلالوند
مسعود شاه‌حسینی، نگار مفید
محمدحسین قشقایی، بهاره اسلامی
حامد رسولی،مهدی شادمانی، نازنین متین‌نیا
حمیدرضا عبدالوند، بهاره بذیی
جواد حیدریان،مسعود مشایخی
با تشکر از: بیژن رضانی، ابراهیم باقری،
صولت فروتن، احمد رضا سبزویش
نشانی: خیابان احمد قصیر، خیابان دوازدهم
شماره ۲۲، طبقه پنجم
تلفن تحریریه: ۰۶-۸۵۱۷۰۸۵
نمابر: ۰۸۷-۸۵۱۷۰۸۷
www.Atiyehnoweekly.ir
چاپ: هنر سرزمین سبز
آگهی و اشتراک: ۰۹-۸۵۱۷۰۸۵



«زیر پوست شهر- ۷۱»
 «نسرین ظهیری»

گمشده شهر ما

سرما مقابل در ناوایی سنگگی بدودو می کند. سوز هوا می رود قاتی هوای گرم از تور در آمده و بخار می شود و از دهانه ناوایی می ریزد بیرون. نان سنگک آویزان جلوی مغازه انگار صبح نشده یخ زده. صف جلو نمی رود. انگار دست‌های پرشتاب شاطر و شاگرد از زور سرما کند شده باشد. آقاهدایت با پاشا، نوه پنج‌ساله‌اش، در صف یخ زده. آقا هدایت سال‌هاست بازنشسته شده و پاییز و زمستان‌ها از نوه دختری‌اش نگهداری می‌کند. دخترش معلم کلاس دوم ابتدایی مدرسه هاجر سر کوچه است. پاشا را اوتیسم دارد. این را همه همسایه‌ها می‌دانند. هروقت با پدر بزرگش در صف می‌آید، می‌پسجد به پاهای پدر بزرگ و خودش را می‌چاله می‌کند. پاشا در خودش زندگی می‌کند. نگاهش را به نگاه هیچ کس گره نمی‌زند. چشم‌هایش انگار دنیای خودش را نگاه می‌کند. آقاهدایت در جواب آذر خانم که معترض شده چرا پاشا را در سرما آورده بیرون، می‌گوید: «نگاه کردم دیدم نانمان تمام شده. بچه صبحانه باید می‌خورد، مجبور شدم توی سرما این بچه را بیاورم ناوایی». پاشا همچنان پاهای پیرمرد را فشار می‌دهد. آذر خانم می‌گوید: «من که شنیده‌ام تاگی‌ها آمپول هورمون عشق می‌زنند به این جور بچه‌ها حال و احوالشان بهتر می‌شود». پاشا آمپول را انگار می‌شناسد، برمی‌گردد و با نگاهش می‌دود توی صورت آذر خانم. آقاهدایت نمی‌داند چه بگوید. انگار می‌داند اما نمی‌خواهد بگوید. نیم‌لبخند تلخی را قاتی می‌کند با کمی شانه بالا انداختن. حرف‌ها اما همچنان بیخ گلویش گیر می‌کند. کسبی از ته صف سوز سرما را با دست‌هایش می‌روید از جلو صورتش و می‌گوید: «اگه می‌توانند به کم از این هورمون عشق را بزنند به این جوان‌ها، بروند عاشق بشوند ازدواج کنند. از بس به پسرم گفته‌ام برو سروسامون بگیر و گوش نکرده، دیگه کلافه شده‌ام».

سرما پاشا را می‌چاله کرده. نمی‌شود پاشا را حدس زد. انگار در دنیای دور دوری گریم‌به‌هوا بازی می‌کند. صف جلو می‌رود. پدر بزرگ پاشا همچنان حرف بیخ گلو مانده با دستش به پاشا دلگرمی می‌دهد. آذر خانم پته چادرش را می‌ریزد روی پاشا. آقای جلوتری لا بد دارد به هورمون عشق فکر می‌کند. شاطر حرف آخر را می‌زند: «پس هورمون عشق مردم کم شده که این جور خودخواه شده‌اند. من جای شهرداری بودم صبح به صبح توی منبع آب تهرانی‌ها به بشکه هورمون عشق می‌ریختم، خیلی کمبود داریم، کمبود هورمون عشق.»

خدا حافظی با صدای سلیم

هفته گذشته سلیم مؤذن زاده اردبیلی، مداح سرشناس اهل بیت، دار فانی را وداع گفت. زنده‌یاد مؤذن زاده اردبیلی که یکی از مطرح‌ترین و باسابقه‌ترین مداحان اهل بیت بود، صبح سه‌شنبه دوم آذرماه در منزل خود در اردبیل در گذشت. سلیم مؤذن زاده اردبیلی در طول ۸۰ سال حیات خود مداحی اهل بیت را کرد و از چهره‌های ماندگار مداحی کشور بود. مؤذن زاده متولد ۱۳۱۵ بود و به زبان‌های ترکی، فارسی و عربی مداحی می‌کرد. از جمله نوحه‌های مشهور او می‌توان به نوحه «زینب زینب» اشاره کرد.

۱۶ | کتیبه‌نو

جایی برای حرف‌های خودمانی

در اندوه رحلت پیامبر مهربانی (ص) و شهادت امام حسن (ع) و امام رضا (ع)



این روزها روزهای غمباری برای مسلمانان است. غم هجران پیامبر مهربانی‌ها و فرزندش حسن بن علی (ع) امام سوم شیعیان و ثامن‌الحجج علی بن موسی رضا (ع)، روزهایی که در کنار عزاداری برای پیامبر خدا و امامان معصوم (ع) به سیره و سخنانشان رجوع می‌کنیم تا چراغی باشد در تاریکی برای یافتن راه حقیقت. بزرگان دین معتقدند یکی از شاخصه‌های پراهمیت در پیشرفت اسلام اخلاق نیکو و کلام دلاویز و پرچاینده پیامبر اکرم (ص) بوده است. در قرآن مجید، به نقش اخلاق پیامبر (ص) در پیشرفت اسلام و جذب دل‌ها تصریح شده است، آنجا که می‌خوانیم: «فما رحمه من الله لنت لهم و لو كنت فظا غلیظ القلب لنفضوا من حولک فاعف عنهم و استغفر لهم و شاورهم فی الامر.» (ای رسول ما! به خاطر لطف و رحمتی که از جانب خدا شامل حال تو شده، با مردم مهربان گشته‌ای، و اگر خشن و سنگدل بودی، مردم از دور تو پراکنده می‌شدند، پس آن‌ها را بخش، و برای آن‌ها طلب آمرزش کن، و در کارها با آن‌ها مشورت فرما.) از این آیه استفاده می‌شود که: ۱- نرمش و اخلاق نیک هدیه‌ای الهی است. کسانی که نرمش ندارند، از این موهبت الهی محروم‌اند. ۲- افراد سنگدل و سختگیر

نمی‌توانند مردم‌داری کنند و به جذب نیروهای انسانی بپردازند. ۳- رهبری و مدیریت صحیح با جذب و عطوفت همراه است. ۴- باید دست شکست‌خوردگان در جنگ و گته کاران شرمنده را گرفت و جذب کرد (با توجه به اینکه شأن نزول آیه مذکور، ندامت فراریان مسلمان در جنگ احد است). ۵- مشورت با مردم از خصلت‌های نیک و پیونددهنده است که موجب انسجام می‌شود. اخلاق و سیره رسول اکرم (ص) در فرزندانش نیز ساری و جاری بود. رمخشری در کتاب «ربیع‌الایران» از انس بن مالک در خصوص امام حسن (ع) روایت کرده که می‌گوید: «در خدمت حسن بن علی (ع) بودم که کنیزکی پیامد و شاخه گلی به آن حضرت هدیه کرد.» حسن بن علی بدو گفت: «انت حره لوجه الله.» (تو در راه خدا آزادی.) من که آن ماجرا را دیدم به آن حضرت عرض کردم: «کنیزکی شاخه گل بی‌ارزشی به شما هدیه کرد و شما او را آزاد کردید؟» حضرت در پاسخ فرمود: «هکذا ادبنا الله تعالی اذا حییتهم بنحیه فحیوا باحسین منها و کان احسن منها اعتاقها» (این گونه خدای تعالی ما را ادب کرده که فرمود: وقتی تبعه‌ای به شما دادند،

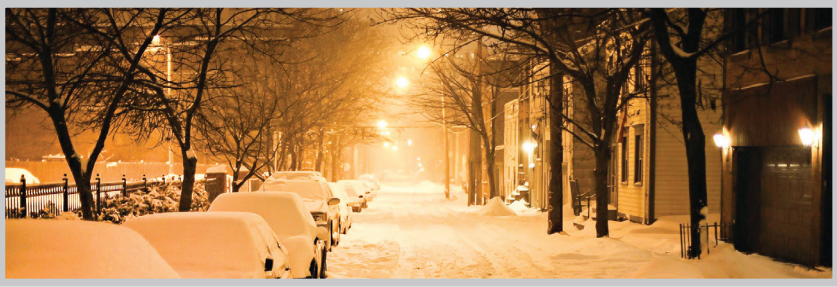
تبعیتی بهتر دهید. و بهتر از آن آزادی اوست.) همچنین در مورد سیره امام رضا (ع) نقل شده است که هرگاه حضرت رضا (ع) غذا میل می‌کردند، کاسه بزرگی نزدیک سفره خود می‌گذاشتند و مقداری از بهترین قسمت هر غذایی را که در سفره بود، برمی‌داشتند و داخل آن کاسه می‌گذاشتند. سپس امر می‌فرمودند که آن را به فقیران بدهند. آنگاه این آیه را تلاوت می‌کردند: «فلا اقتمم العقبه» (نخواست از گردنه عاقبت‌نگری بالا رود) (سوره بلد، آیه ۱۱).

حاصل این آیه شریفه و آیات بعد از آن، آنکه اهل بهشت در «عقبه»، یعنی امر سخت و مخالفت با نفس، داخل می‌شوند و آن «عقبه» آزاد کردن بنده است از بندگی یا سیر کردن تیمی گرسنه یا مسکینی که از بیچارگی و تنگدستی خاک‌نشین است. سپس حضرت رضا (ع) می‌فرمودند: «خداوند عزوجل می‌دانست که هر انسانی قدرت آزاد کردن بنده را ندارد، بنابراین برای او راهی به بهشت قرار داد؛ یعنی در مقابل آزاد کردن بنده، «طعام» را قرار داد تا هر شخصی بتواند به سبب آن راه بهشت گیرد و به بهشت رود.»

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه

بحث داغ شبکه‌های اجتماعی

برف در پایتخت، غبار در بندر



مشاغل رو براساس تاثیرشون در آلودگی هوا دسته‌بندی کرد. گروه الف و ب و جیل و... ای. آخر. تو هر شرایط شاخص یک‌سری از اینارو تعطیل کنی تا در نهایت که هوا برای تمام گروه‌ها ناسالم می‌شه، تعطیلی عمومی باشه. مدارس و دانشگاه‌ها حالا سه روز تعطیل شن، چی می‌شه مگه؟ تو یک سال تحصیلی، یه فصل پاییزه (آبان و آذر بیشتر) بنا بر سابقه تو این دو ماه آلودگی زیاده. خب حالا تو این دو ماه، سر جمع به ۱۰ روز رو تعطیل کنی چه اتفاقی می‌افته؟» تویتری‌ها هم موضوع برف و واکنش‌های بقیه به‌خصوص اینستاگرامی‌ها و عکس‌های بر تعدادشان از برف را دسته‌به نوشتن توییت‌های طنز و تحلیل کردند. آذین سیار سریع، طنز نویس، در همین باره در توییتش نوشت: «کس گرفتن داره می‌شه لذت اعلیٰ. غذا خوردن، رفتن زیر برف و بارون، خوندن کتاب، جمع شدن دور هم و... همه در خدمت یک هدف هستند: عکس و اینستاگرام!» یکی دیگر از کاربران هم به موضوع نشستن برف روی برخی ماشین‌ها و چرخیدنشان در خیابان اشاره کرد و این‌طور نوشت: «اینکه صبح رو ماشینتون برف نشسته باشه کلاس نداره. فقط نشون میده خونه‌تون پارکینگ نداره و شب ماشین رو تو کوچه پارک می‌کنین!» کاربری دیگر هم این بیت شعر را توییت کرد، بیت شعری از شاعری به نام محمد شیخی که به تضاد طبقاتی بالا و پایین شهر و ارتباطش با بارش برف اشاره دارد: «از تو تنها وصف دیدارت نصیب ما شده برف تجریش است و سوزش می‌رسد پایین شهر!»

نوشت: «چندساله‌هی به خودمون می‌گیم اسمالم غافلگیر شدیم و بدبختی اینه که هر سال غافلگیر می‌شیم! نمی‌دونم این سرمای هوا دیگه چطور باید آدمارو خبر کنه و برف پاییزی یا زمستونی دیگه چطور باید بباره که کسی غافلگیر نشه؟ همیشه تجربه‌نشون داده وقتی به‌نم بارون بزنه تو خیابونا، یه کلاف سرد گرم از ترافیک پیدا می‌شه و تعداد تصادف‌هایی که اتفاق می‌افته به‌شدت زیاد می‌شه. بارون بیاد و بشه سیل، برف بیاد و ماشینا شر بخورن و یکی‌یکی و دها ده تا تپ تپ تو بزرگراه‌ها بخورن به هم، چیز عجیبی نیست، ولی خب این مسئله‌هی ما رو غافلگیر می‌کنه!» کاربری به نام یاسمین، که حالا جایی خارج از ایران زندگی می‌کنه، از خاطره بازی خودش و بارش برف نوشته: «امامان یه عکس فرستاده از برف که از پنجره خونه‌مون گرفته. چشممو بستم و سعی کردم بوی برف بعد از یه آلودگی ماسیده رو ببیچونم تو دماغم، بعد حتی بر گردم و خودا اون آلودگی رو فرو بکشم. برف، بارون، صبح زود، ظهر، عید، انواع عید، رمضان، صبح شنبه، تابستون، بارون! فکر کن حتی اون بوی بارون یه چیز مکان‌محور باشه!»

امیرهای انواری، روزنامه‌نگار، هم موضوع برف و ترافیک و آلودگی و تعطیلی را در قالب مطلبی در فیس بوکش تحلیل کرد و پیشنهادی داد به این شکل: «توشا رباط فملی تعطیلی عمومی ضربه می‌زنه به اقتصاد، درسته! ولی مدارس و دانشگاه‌ها رو تعطیل کنی کلی بار ترافیک کم می‌شه و طبیعتا آلودگی هم کمتر می‌شه. از طرفی یک‌سری صنایع اطراف تهران تعطیل بشن... اصلا می‌شه یه فهرستی تهیه کرد و



یکشنبه ● ۱۳۹۵ آذر ۷ ● شماره هشتاد و یک

A T I V E N O



صالح آمد، یاسر رفت...

شدت سرما در این چند روز بسیار زیاد شده و کار کردن سخت‌تر از همیشه. خصوصا کارهایی مثل گنج‌کاری و سیمان کاری که باید یکسره دست‌هایت در آب باشد. از طرفی با سرد شدن هوا بازار آتش درست کردن بچه‌ها داغ شده و همه دنبال وسیله‌ای می‌گردند تا در آن آتش درست کنند و برای گرم کردن خودشان آن را داخل ساختمان ببرند. پیدا کردن هیزم و تخته برای آتش هم دیگر معضل بچه‌هاست که البته با وجود انبار بزرگ ما مشکلی نیست که نتوان آن را حل کرد! کربلایی ساختمان ما هم با سلام و صلوات بچه‌ها سر کار برگشته. صالح که بدون خبر و خدا حافظی چند روز قبل از اربعین به کربلا رفته بود، بعد از تقریبا یک هفته غیبت به ساختمان آمد. اول از بچه‌ها بابت خدا حافظ نکردنش معذرت خواست. بچه‌ها هم سعی کردند در کش کنند و برایش سنگ تمام گذاشتند و تا ظهر اجازه ندادند دست به کار بزنند. پیاده‌روی طولانی و سرمای هوا صالح را سرماخورده و مریض احوال کرده بود. اما به خاطر اینکه از کارها عقب نیفتد بعد از بازگشت از سفر سریع به ساختمان آمده بود. ولی بچه‌ها مراعات حالش را می‌کردند. از ساختمان‌های کناری هم تعدادی از بچه‌ها به کربلا رفته بودند. مجتبی یکی از دوستان خوبم از ساختمان بغلی از کربلا برگشته بود. بعد از اتمام کار به ساختمان آن‌ها رفتم و به او خوش آمد گفتم. موقع صبحانه که همه بچه‌ها دور هم جمع شده بودند، سوزخ صحبت سفر کربلا و صالح بود. بچه‌ها حسابی صالح را سوال پیچ



کردند و او هم با وجود ناخوش احوالی و سرفه‌های گاه‌وبیگاه به همه آن‌ها پاسخ داد و جزئیات سفرش را با هیجان تعریف کرد. از شلوغی و موکب‌ها و پذیرایی عراقی‌ها و حال‌وهوای عرفانی مرقد امام حسین (ع) تا پیاده‌روی طولانی و سختی راه، همه و همه را تعریف کرد. به قول محمد هیچ سوالی را بی‌پاسخ نگذاشت. بچه‌ها هم با تعریف‌های صالح ترغیب شدند سال آینده به این سفر معنوی بروند و حتی از همین حالا قول و قرارهایشان را گذاشتند. در این بین که همه خوشحال و مشغول بگوبوبند بودند متوجه یاسر شدم که کمی ناراحت بود. یاسر این چند روز که به مرخصی آمده بود حسابی جای خالی صالح را پر کرده بود و با تجربه‌ای که داشت نگذاشت هیچ کاری زمین بماند. حالا با آمدن صالح، یاسر هم به پایان مرخصی‌اش رسیده و باید به زندان برگردد. به خاطر همین جدا شدن از جمع صمیمی دوستانش برایش سخت است. در پایان روز یاسر را هم با سلام و صلوات راهی ندانگاه کردیم تا باقی مانده محکومیت ناخواسته‌اش را بگذراند. از همه بچه‌ها بابت این چند روزی که با او همکاری کرده بودند تشکر کرد و با دلی غمگین رفت. امیدوارم محکومیت یاسر هرچه زودتر تمام شود و او را دوباره در جمع خودمان ببینیم. دیروز یکی از دوستان قدیمی ام به نام محمدرضا تلفن کرد و من گفتار مواد فیزیکی شده اما نمی‌دانستم تا این حد به مشکل بر خورده است. محمدرضا می‌گفت چند وقتی است مواد را کنار گذاشته و حالش خوب شده، اما به خاطر سابقه خراش او را این روزها کمتر سر کار می‌برند. از شنیدن احوال بد این روزهایش حالم خیلی گرفته‌شد. محمدرضایی که تا همین چندوقت پیش افراد مختلف را بسر کار می‌برد الان محتاج همان آدم‌ها شده! قرار شد با حاج علی صحبت کنم، شاید توانستیم برایش کاری پیدا کنیم.